

فصلنامه تخصصی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب)  
علمی - پژوهشی  
سال چهارم - شماره چهارم - زمستان ۱۳۹۰ - شماره پیاپی ۱۴

## شخصیت راوی و مخاطب در غزلیات مولانا

(ص ۱۴-۱)

الماس تاجریان (نویسنده مسئول)<sup>۱</sup>، غلامرضا ستوده<sup>۲</sup>  
تاریخ دریافت مقاله: ۹۰/۷/۳  
تاریخ پذیرش مقاله: ۹۰/۸/۲۵

### چکیده :

شخصیت گوینده یا راوی و به تبع آن مخاطب در غزل مولانا با تیپ آشنای عاشق و معشوق در غزل کلاسیک تفاوت‌های اساسی دارد و نوآوری در شکل متداول و سنتی غزل به شمار می‌آید. فهم غزل وابسته به شناخت شخصیت راوی شعر و تعیین زاویه دید و جایگاه سخن‌اوست که بدون توجه به مفاهیم و اصطلاحات عرفان و تصوف اسلامی ممکن نیست. شناخت چهار شخصیت کلیدی از منظر طریقت اسلامی یعنی پیر، معشوق، سالک و عاشق، خواننده را به افق معنایی کلام شاعر نزدیک می‌کند. ابهام غزل مولانا گاه ناشی از شخصیت متفاوت و چندگانه راوی، تغییر زاویه دید او، حضور چند مخاطب در یک غزل واحد، و آمیختگی تغزل و تعلیم در زبان شاعر است. این پژوهش میکوشد با تحلیل و شناسایی شخصیتها در هزار غزل کلیات شمس شکل و ساختار غزل مولانا را بدست آورد.

### کلمات کلیدی:

مولانا، غزل، شخصیت، راوی، مخاطب.

۱. مدرس زبان و ادبیات فارسی دانشگاه مذاهب اسلامی. [eezishn@yahoo.com](mailto:eezishn@yahoo.com)

۲. استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران. [sootoodeh@yahoo.com](mailto:sootoodeh@yahoo.com)

## مقدمه:

ادبیات فاخر عرفانی در پهنه زبان و ادب فارسی جایگاه ویژه‌ای دارد. در این میان سرآمدانی چون مولانا جلال‌الدین محمد بلخی شاهکارهایی جهانی پدید آورده‌اند که در دو حیطه صورت و معنا در اوج قرار دارند. غزلیات مولانا، اوج غزل عارفانه فارسی، واجد سبک و شکل خاصی است که آن را در نوع خویش یعنی ادبیات غنایی و عرفانی ممتاز میسازد. غزل در حیطه ادبیات غنایی، شیوه‌ای کلی دارد که کمابیش همه غزلسرایان از آن تبعیت کرده‌اند. این شیوه که مبتنی بر بیان احساسات است، در دو نوع غزل عاشقانه و عارفانه براساس گفتگوی عاشقانه شاعر (عاشق) با معشوق یا معبود شکل میگیرد (نگ). انواع ادبی، شمیسا، ص ۱۲۷-۱۲۸).

در تعالی معشوق، ویژگی مهم ادبیات کلاسیک به ویژه ادبیات کلاسیک فارسی در ارائه نمونه مثالی و جهان‌بینی آرمانگراست که شامل شخصیت‌های مثالی، ایده‌آل و اساطیری نیز میشود (نگ). *A Dictionary of Literary Terms, cudoon*, مدخل classic، و زبان و اسطوره، کاسیرر، ص ۱۶۸). بنابراین در شعر تکامل‌یافته فارسی بیشتر با تیپ مواجهیم، نه فرد، تیپ عاشق و تیپ معشوق (نگ). *A Dictionary of Literary Terms, cudoon*، مدخل *stock characters* و *type*). این تیپها مشخصات ویژه‌ای دارند که الگوی آرمانی آن تیپ را براساس جهان‌بینی و معیارهای زیبایی‌شناسی قومی، ملی و اعتقادی نشان میدهند (نگ). سیر غزل، شمیسا، ص ۴۱).

مطابق سنت‌های ادبی راوی غزل (نگ). فرهنگ اصطلاحات ادبی، داد، مدخل راوی / narrator) در شکل تثبیت‌شده آن عاشقی فرودست و مخاطب او معشوقی والامقام و متعالی است. رابطه این دو رابطه‌ای عمودی است که در آن دو شخصیت در دو قطب متقابل (فرداست و فرودست) قرار دارند. اما بررسی غزلیات مولانا نشان میدهد که در این زمینه هنجارگریزی اساسی وجود دارد. نکته مهم این است که این سبک‌سازی حاصل کوشش شاعرانه او نبوده، بلکه بازتاب شخصیت و مقام انسانی و عرفانی اوست. منزلت چندگانه و مواضع مختلف او نسبت به حق، شمس، مریدان و شاگردان خودش، عامه مردم، و منکران و مخالفانش، چنین کیفیتی به سخن او بخشیده است. او در مقابل حق و شمس عاشق و مرید و سالک (چو نماز شام هر کس بنهد چراغ و خوانی / منم و خیال یاری غم و نوحه و فغانی، کلیات شمس، غزل ۲۸۳۱)، در مقابل سالکان و شاگردانش پیر و مراد (از ذکر نوش شربت تا واره‌ی ز فکرت...، کلیات شمس، غزل ۸۴۴)، و در مقابل عاشقانش در مقام معشوق قرار دارد (یوسف کنعانیم روی چو ماهم گواست / هیچکس از آفتاب خط و گواهان بخواست، کلیات شمس، غزل ۴۶۲).

سخن او با هر یک از این اشخاص براساس نسبتی که با آنان دارد تغییر میکند. از طرف دیگر او بمنزله عارفی کامل، در هر لحظه و هر مکان، آنچه را میبیند و حق میداند، بر زبان میراند. فی‌البداهه بودن غزل او و حضور معنوی و فراگیرش در هستی، که فارغ از ظرف مکان و عالم ماده بر همه چیز و همه کس احاطه دارد کیفیت خاصی به کلام او داده است. او در همان حال که جسمش در میان مردم است با روح حاضر و ناظرش بر جهان اشراف دارد. در آن واحد هم در بارگاه حق است هم در حضور شمس، هم در کنار مریدان و عاشقانش و هم شاهد باطن تاریک منکران و معاندان (ای تو در آینه دیده روی خود کور و کبود/ تسخر و خنده زده بر آینه چون ابلهان، کلیات شمس، غزل ۱۹۶۷). این حضور وسیع و همه‌جانبه، افق کلام او را گسترده میسازد و موجب میشود که او در یک غزل واحد، درحالی که با شمس سخنی عاشقانه میگوید، بیدرنگ رو به سالک و مرید خویش کند و نکته‌ای بیاموزد و باز رو به جانب حق کند و ... تعدد مخاطب و تغییر زاویه دید راوی (نگ. فرهنگ اصطلاحات ادبی، مدخل زاویه دید/ viewpoint) نکته کلیدی است که با پیگیری آن میتوان موضع کلام شاعر را دریافت و امتداد سخن و ربط مطالب را تشخیص داد. غفلت از همین نکته موجب شده که برخی از شارحان غزل مولانا شعر او را مبهم، ناخودآگاه، یا حتی معناگریز بدانند (نگ. در سایه آفتاب، پورنامداریان، ص ۱۵۲-۲۲۲ و مجموعه مقالات مولاناپژوهی، ج ۴، ص ۱۰۱-۱۱۰ و ۱۲۳-۱۳۸).

در این پژوهش باتوجه به نکات یادشده هزار غزل یعنی حدود یک‌سوم کلیات شمس بررسی شده و همه شخصیتها اعم از راوی، مخاطب، و سایر اشخاصی که در تمثیل و تشبیهات شاعر وجود دارند، شناسایی شده و بصورت آماری و بسامدی در نتیجه‌گیری لحاظ شده‌اند. اطلاعات به دست آمده در نمودار ارائه شده است.

## ۱- تیپهای شخصیتی

در غزلیات مولانا سه تیپ شخصیتی کلی وجود دارد: شخص اول یا برتر، شخص دوم یا فروتر، شخصیت چندوجهی. این سه تیپ در هر دو موضع راوی و مخاطب قرار میگیرند. اینکه راوی غزل شخص برتر (معشوق، پیر) و مخاطب او شخص فرودست (عاشق، سالک) یا در مواردی کسی همشأن او باشد خلاف سنت غزلسرایایی فارسی است. راوی با چهره معشوق که به عاشق فرودست ابراز عشق و ارادت میکند، نشان از عشقی نامتعارف و متفاوت با عشقهای دنیوی در جهان غزل دارد و به خواننده میگوید که عشق در عرفان از سوی معشوق آغاز میشود و «آن سری» است (آمده‌ام که تا به خود گوش‌کشان کشانمت/ [www.SID.ir](http://www.SID.ir) تبدیل و بیخودت کنم در دل و جان نشانمت/ گوی منی و میدوی در چوگان حکم من/ در

پی تو همی دوم گرچه که میدوانمت، کلیات شمس، غزل (۳۲۲). در عین حال ابراز عشق معشوق صرف عشق‌ورزی نیست، بلکه ابزاری است در خدمت هدایت (به من نگر که منم مونس تو اندر گور... خمار عشق درآرد به گور تو تحفه ... بصورت بشرم هان و هان غلط نکنی...، کلیات شمس، غزل ۱۱۴۵). معشوق، انسان را به سوی خویش میخواند تا به سلوک و تزکیه نفس وادارد، هدف از این سلوک پاک شدن برای اتصال به محبوب حقیقی یا حق است. راوی با چهره پیر موضعی تربیتی و ارشادی دارد و زبان او به مثنوی نزدیک میشود. درواقع غزل از حیطة ادبیات غنایی خارج میگردد و در خدمت ادبیات تعلیمی قرار میگیرد (نگ. ساختار و تأویل متن، احمدی، ص ۲۸۹ و ۶۹۸).

غزلیاتی که راوی آن شخص برتر است خود بر سه نوع است:

۱. راوی فقط پیر است و شخصیتی تک‌بعدی دارد.

۲. راوی فقط معشوق است و باز شخصیتی تک‌بعدی دارد.

۳. راوی از هر دو بعد برتر سخن میگوید یعنی پیر - معشوق است. در این مورد او شخصیتی دووجهی است، اما هر دو وجه او از موضع برتر است و جایگاه برتر او تغییر نمی‌کند. مخاطب او هم عمدتاً یک تن است که شخصیت دووجهی سالک-عاشق را از خود نشان میدهد. در مواردی نادر غزلی دیده میشود که مخاطب شخص برتر دوتاست، اما هر دو اشخاصی فرودست هستند، یکی سالک و دیگری زاهد که به دلیل درک نکردن عشق الهی سرزنش میشود (نگ. کلیات شمس، غزل ۶۳۸). سخن راوی در این مورد سوم در دو زمینه تغزل و تعلیم است و میکوشد با جاذبه محبت الهی، مخاطب را به سلوکی عاشقانه وادارد.

راوی با چهره عاشق در غزلی که خطاب به معشوق سروده شده و مضمون آن کاملاً غنایی است، بر دوام سنت تغزلی پیش از خود تأکید دارد و در دایره همان مفاهیم رایج عاشقانه است. راوی با شخصیت چندوجهی عمدتاً با تغییر زاویه دید سخن میگوید و موضع خویش را به نسبت مضمون سخن و نوع مخاطب تغییر میدهد. گاه در یک غزل واحد چند مخاطب وجود دارد، آنجا که سخن تغزلی است مخاطب معشوق یا عاشق است و آنجا که وارد حیطة تعلیمی میشود از جایگاه پیر سخن میگوید و مخاطب او سالک است.

گاه راوی از یک سو عاشق و از سوی دیگر معشوق است. در برابر شمس یا حق شخصیت سالک و عاشق را دارد و در همان حال نسبت به مخاطب و سایر مردمان جلوه، مظهر یا نمونه اوست. این نسبتها، رابطه تسلسلی و طولی پیران و مشایخ طریقت را نشان میدهد که از حق آغاز میشود و زنجیروار به سوی خلق امتداد مییابد. در این سلسله هرکس حلقه‌ای است که از دو طرف اتصال دارد، یکی رو به بالا و دیگری رو به پایین (نگ. عرفان

نکته مهم این است که از نظر مولانا هر انسانی و هر سالک و عاشقی میتواند به مقام معشوق برسد. این نکته در بسیاری از غزلیات مولانا با زبانهای گوناگون بیان میشود. رمز این رابطه خاص میان اشخاص غزل هم همین است. اینکه معشوق با آن جایگاه الهی، گاه مرید خویش را چنان ارج مینهد و چون عاشق با او سخن میگوید و اینکه جایگاه عاشق و معشوق با هم خلط میشود (معشوق تو عاشق شد شیخ تو مرید آمد، کلیات شمس، غزل ۶۱۲)، به دلیل ارزش وجودی و ذاتی انسان از دید عرفاست. هر انسانی میتواند بالقوه انسان کامل و مظهر حق باشد.

گاه معشوق الگوی عاشق را وصف میکند و میگوید کسی لایق عشق من است که چون خودم باشد. شخصیتی که معشوق (راوی) برای عاشق ترسیم میکند، نسخه بدل خود اوست (مرا عاشق چنان باید که هر باری که برخیزد / قیامتهای پراکش ز هر سویی برانگیزد، کلیات شمس، غزل ۵۷۴). این مسأله ابهام شخصیتها را در غزلیات مولانا برطرف میکند و وحدت عاشق و معشوق را نشان میدهد. معشوق یا پیر در عرفان مظهر حق یا وجه الله است (نگ. آموزه‌های صوفیان، نصر، ص ۹۹-۱۱۲ و عرفان نظری، یثربی، ص ۵۳۱-۵۴۶). عاشق صادق و کامل او نیز مظهر او و در واقع مظهر حق است و هر دو از یک الگوی شخصیتی تبعیت میکنند.

شخصیت دو یا چندوجهی راوی و به تبع آن مخاطب، ویژگی متمایزی است که سبک خاص مولانا را در شخصیت‌پردازی نشان میدهد و البته براساس مفاهیم و حقایق عرفانی است. اینک به بررسی این سه تیپ شخصیتی و ذکر نمونه‌هایی از آنها میپردازیم.

### ۱-۱ شخص اول یا برتر

از میان هزار غزل بررسی شده، در ۴۴۶ غزل یعنی حدود ۴۵٪ راوی شخص برتر است که در ۸۹ غزل یعنی حدود ۹٪ چهره معشوق و در ۴۱۰ غزل یعنی حدود ۴۰٪ چهره پیر را نشان میدهد. از میان ۸۹ غزلی که راوی معشوق است، در ۴ غزل شخص برتر فقط چهره معشوق را ارائه میدهد و در ۸۵ غزل شخصیتی چندوجهی دارد، اعم از معشوق - پیر، معشوق - عاشق، معشوق - پیر - عاشق. از میان ۴۱۰ غزلی که راوی پیر است، در ۸۰ غزل فقط چهره پیر را نشان میدهد و در ۳۳۰ غزل شخصیتی چندوجهی دارد، اعم از پیر - عاشق، پیر - معشوق، پیر - عاشق - معشوق. روشن است که بدلیل وجود شخصیت‌های چندوجهی این آمار در مواردی همپوشی دارند.

اینک دو نمونه از این شخصیت برتر ذکر میشود:

راوی غزل ۴۰۵، معشوق است و براساس آموزه‌هایی که در حیطه طریقت میدهد پیر هم هست.

به خدا کت نگذارم که روی راه سلامت  
 هله برجه هله برجه قدمی بر سر خود نه  
 همه تسلیم و خمش کن نه امامی توز جمعی  
 که سر و پا و سلامت نبود روز قیامت ...  
 هله برپر هله برپر چو من از شکر و غرامت ...  
 نرسد هیچ کسی را بجز این عشق امامت

او مخاطب را که عاشق - سالک است یا باید باشد، یار قلندر مینامد و به او میگوید جان و دل من از تو سیر و خسته نمیشود؛ بنابراین معشوق خود ابتدا بر مخاطب خویش عاشق است و به همین دلیل میخواهد او را متنبه کند و عشق را در جانش زنده سازد. اینکه راوی شخص برتر یعنی معشوق - پیر است از نحوه بیان و سخنانی که میگوید معلوم میشود. شخصیت مخاطب هم براساس همان آموزه‌ها و توصیه‌های پیر شناخته میشود. راوی از موضع قدرت و درعین حال عاشقانه با او برخورد میکند و میگوید نمیگذارم به راهی جز راه عشق بروی.

راوی غزل ۲۸۴۰ با توصیه‌ها و فرامین عظیمی که میدهد شخص برتر است و جایگاهی خدایی دارد.

منگر به هر گدایی که تو خاص از آن مایی  
 به عصا شکاف دریا که تو موسی زمانی  
 بسکل ز بی‌اصولان مشنو فریب غولان  
 تو چو باز پای بسته تن تو چو کنده بر پا  
 مفروش خویش ارزان که تو بس گرانبهایی  
 بدران قبای مه را که ز نور مصطفایی ...  
 که تو از شریف‌اصلی که تو از بلندجایی ...  
 تو به چنگ خویش باید که گره ز پاگشایی ...

او پیری است که به مقام وحدت و فنا (نگ). ابعاد عرفانی اسلام، شیمل، ص ۲۴۹-۲۵۹ و عرفان نظری، یثربی، ص ۴۹۳-۵۰۵ و ۵۱۹-۵۲۹ رسیده و مخاطب او انسان نوعی است که باید سالک الی‌الله شود و به جایگاه بالقوه خویش دست یابد. راوی ابتدا با خطاب عاشقانه مخاطب را خاص خویش مینامد و او را از دل بستن به دیگری نهی میکند، سپس حقیقت انسان را با بیانی تکان‌دهنده و اوامری شگفت و با همان لحن محبت‌آمیز به او می‌شناساند و رفته‌رفته او را هدایت میکند و آموزه‌های عملی خویش را عرضه میکند. پیر که او را به دلیل محبتش معشوق هم میخوانیم، به نوع انسان عشق میورزد، همانطور که خدا به همه مخلوقات محبت دارد. عشق پیر - معشوق صرفاً به انسان خاصی بدلیل آشنایی یا زمینه‌های ویژه‌ای که برای هر محبتی انتظار می‌رود، نیست. او به انسان بماهو انسان عشق میورزد؛ زیرا ظرفیتهای وجودی او را می‌شناسد و میداند که هر انسانی بر اساس روح الهی که دارد میتواند بالقوه یکی از اولیا باشد، به شرطی که خود را تربیت کند و روحش را از شوائب نفسانی و جسمانی پاک سازد.

## ۱-۲ شخص دوم یا فروتر

از میان هزار غزل بررسی شده، در ۶۵۵ غزل یعنی حدود ۶۵٪ راوی عاشق یا شخص فروتر است. این غزلها مطابق سنتهای ادبی و در همان شکل مرسوم و رایج است و هنجارگریزی در آنها مشاهده نمیشود. با این همه یک تفاوت اساسی در نحوه وصف عاشق و معشوق وجود دارد که این دسته از غزلیات غنایی مولانا را در کنار سایر غزلیات متمایز میکند. صفاتی که شاعر برای دو شخصیت محوری و سایر شخصیت‌های غزل قائل میشود عمدتاً اوصافی درونی، روحی یا نفسانی است. شاعر هیچ وصفی از چهره و شمایل آنها نمیکند و اغلب حتی اشاره‌ای کوچک هم به زیبایی ظاهری معشوق ندارد. صفات منفی هم که گاه برای عاشق قائل میشود، صفات درونی و در واقع رذائل اخلاقی و نفسانیات است. اساساً بحث روی و زلف و ... نیست (نگ. مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز، لاهیجی، ص ۴۶۴-۴۶۷). در هزار غزل فقط یک مورد مشاهده شد که در آن عاشق با واژگانی مانند زلف و لعل لب و ... ظاهر معشوق را وصف میکند (کلیات شمس، غزل ۵۹۴).

این گونه شخصیت‌پردازی حاوی دو نکته مهم است. یکی اینکه غزل عرفانی است و عشق آن الهی و معنوی، دیگر اینکه هدف شعر تعلیمی است و تغزل غایت مقصود شاعر نیست، بلکه ابزاری است در جهت سلوک.

## ۱-۳ شخصیت چندوجهی

در اینجا مراد از شخصیت چندوجهی، شخصیتی است که در یک غزل واحد دو موضع برتر و فروتر دارد. این تیپ در ۲۶۲ غزل یعنی حدود ۳۰٪ غزلیات مولانا در جایگاه راوی و در ۶۷ غزل یعنی حدود ۷٪ در جایگاه مخاطب قرار دارد. به چند نمونه از این شخصیت در غزلیات تحلیل شده اشاره میشود:

در غزل ۱۲۰۳ راوی ابتدا از منظر معشوق- پیر و با زبانی عتاب‌آمیز با مخاطب فرودست سخن میگوید، اما در نیمه دوم غزل به او اظهار عشق و نیاز میکند و میگوید با همه این احوال عشق تو مرا به سویت میکشاند.

برو برو گل سرخی ولیک خارآمیز ...  
که ذوق خمر تو را دیده‌ام خارآمیز  
که ازدهاست غمت با دم شرارآمیز ...  
که عشق را نبود صبر اعتبارآمیز

برو برو که نفورم ز عشق عارآمیز  
برون کشم ز خمیر توخویش را چون موی  
ولیک موی کشان آردم بر تو غمت  
به پیش سلطنت توبه‌ام چو مسخره‌ایست

**راوی** حتی عشق مخاطب را با لفظ سلطنت وصف میکند. این مسأله نشان از رابطهٔ متقابل و دوسویهٔ عاشق و معشوق دارد. معشوق با همهٔ برتری وجودیش که مثال حق است و عاشق با همهٔ فروتریش که مثال آدم در برابر خداست، در وادی عشق‌ورزی همتای همدیگرند و عشق آن دو به هم یکسویه و فقط از جانب فرد فرودست نیست. راوی که هم معشوق است و هم پیر (به جهت شناختی که از اوصاف مخاطب یا سالک دارد) هنگام هدایت در موضع برتر است؛ اما در وادی محبت و هنگام عشق‌ورزی هم سطح عاشق قرار میگیرد و چون عاشق در عشق بیتابی و بی‌صبری میکند. همانطور که حق محب خلق است اگرچه خلق پر از عیب و نقصند، پیر هم عاشق سالک است اگرچه صفات منفی بسیار داشته باشد.

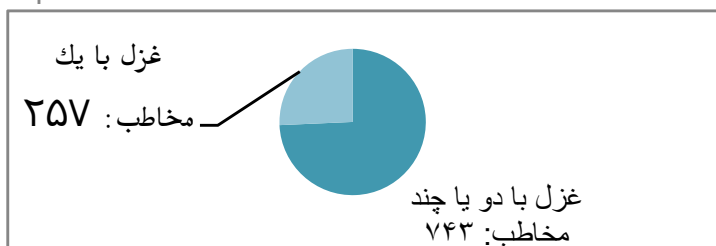
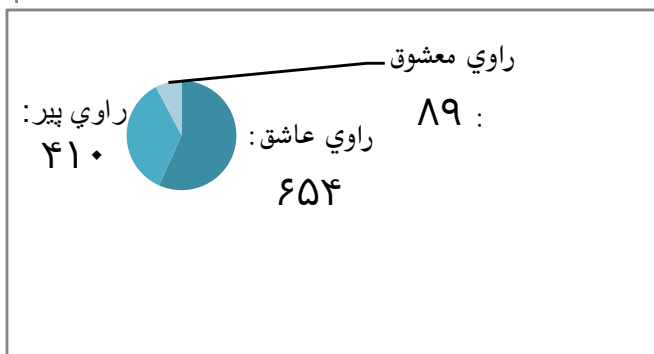
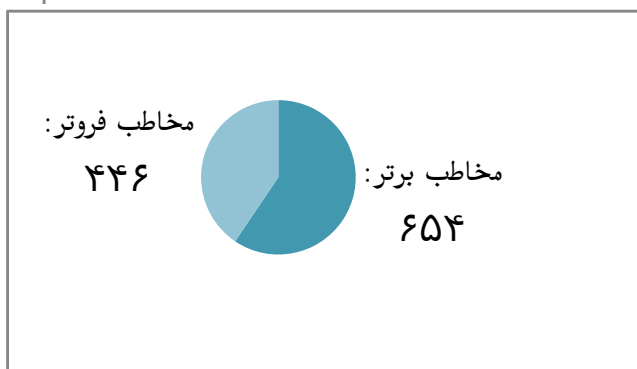
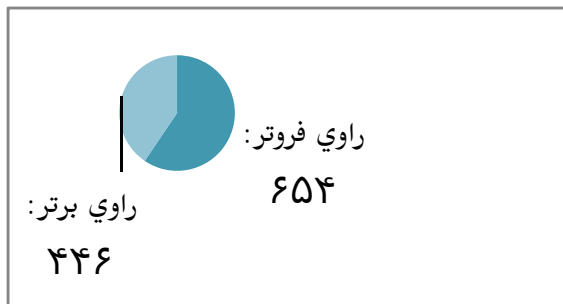
راوی غزل ۱۳۷۶ با خودستایی و ذکر مرتبت والای خویش آغاز میکند. در عین حال از «او» یا معشوق نام میبرد و میگوید هرچه دارم از اوست.

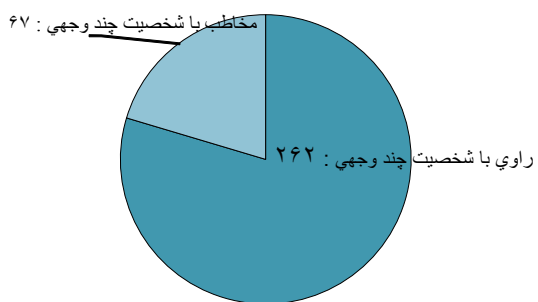
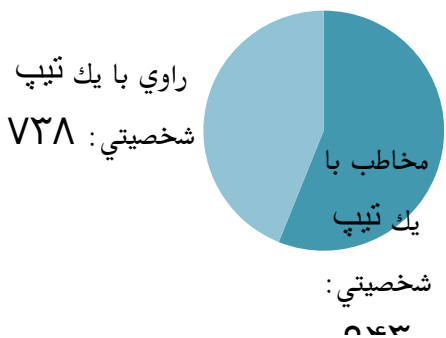
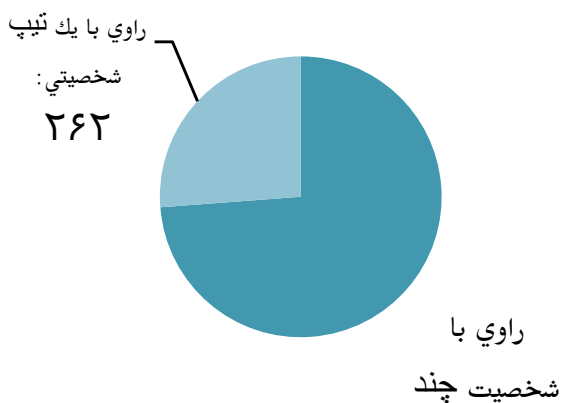
من خاک تیره نیستم تا باد بر بادم دهد	من چرخ ازرق نیستم تا خرقه زنگاری کنم ...
چون سرشکسته نیستم سر را چرا بندم بگو	چون من طبیب عالمم بهر چه بیماری کنم ...
چون گشته‌ام نزدیک شه از ناکسان دوری کنم	چون خویش عشق او شدم از خویش بیزاری کنم
ای خواجه من جام میم چون سینه را غمگین کنم	شمع و چراغ خانه‌ام چون خانه را تاری کنم...
دل را منه بر دیگری چون من نیابی گوهری	آسان درآ و غم مخور تا منت غمخواری کنم...
با شمس تبریزی اگر همخو و هم استاره‌ام	چون شمس اندر شش جهت باید که انواری کنم

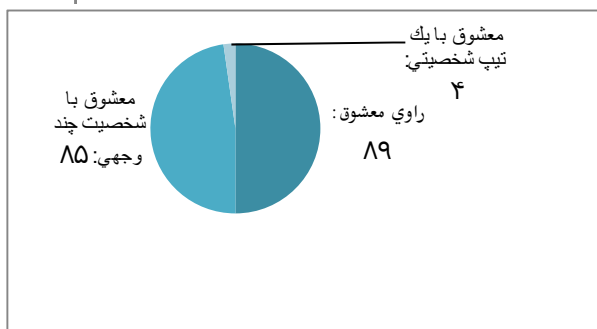
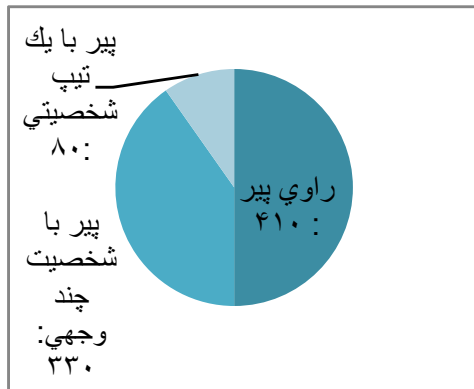
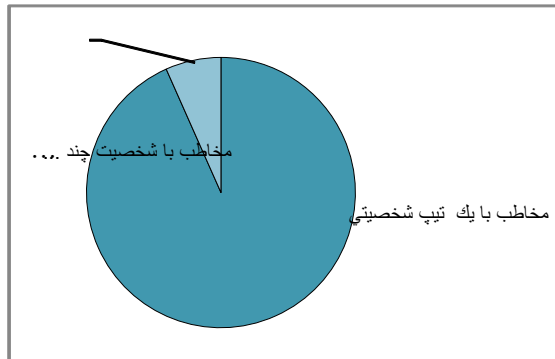
راوی از یک طرف خود را سلطان جان و طبیب عالم و از طرف دیگر بلبل عاشق و گل‌گلشن او مینامد. در بیت هفتم میگوید چون نزدیک شه و خویش عشق او گشته‌ام چنین جایگاهی یافته‌ام. او تا بیت نهم شخصیت خود را در ارتباط با معشوق تعریف میکند که عاشقی والامرتبه است. در بیت دهم بطور مستقل و فارغ از معشوق خویش، خود در جایگاه معشوق قرار میگیرد و با مخاطب (خواجه) سخن میگوید. جان و جهان، مایهٔ آبرو، گوهر یکتا، حاکم بر مرگ و حیات، ... از اوصاف اوست. در بیت‌های شانزدهم و هفدهم دوباره رو به معشوق خویش میکند و در جایگاه عاشق با او سخن میگوید. در بیت هجدهم به همان نکتهٔ بیت هفتم اشاره میکند و از بیت‌های نوزدهم تا بیست و دوم دوباره در جایگاه معشوق یا سلطان با مخاطب (مشتری) سخن میگوید. بیت پایانی فصل الخطاب غزل است و بصراحت میگوید من که با شمس تبریزی همخو و همنشین شده‌ام بدیهی است که مثل او نورافشانی کنم.

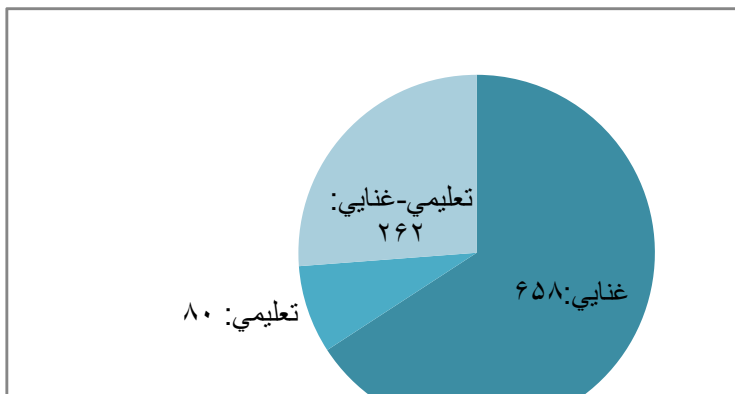


۱- نمودار اطلاعات









## ۲- نتیجه:

براساس شخصیت راوی و نوع مخاطب میتوان ده شکل کلی برای غزلیات مولانا تعریف کرد. در سه شکل نخست راوی شخصیتی یک‌بعدی است و در هفت مورد بعدی شخصیتی چندوجهی دارد. این ده مورد در سه نوع طبقه‌بندی میشوند: غزل غنائی، تعلیمی، تعلیمی-غنائی. غزل غنائی ۶۶٪، تعلیمی ۸٪، و تعلیمی-غنائی ۲۶٪ از هزار غزل بررسی شده را دربرمی‌گیرند. ده شکل مورد نظر عبارتند از:

۱. **غزل غنائی** که در آن راوی عاشق است و مخاطب معشوق. این شکل از غزل مطابق الگوی متداول غزل کلاسیک فارسی است و هنجارگریزی ندارد. البته معشوق یک شخصیت واحد ندارد، گاهی خداست، گاهی شمس،... اما چون این دو شخصیت یعنی خدا و ولی خدا در طول یکدیگر قرار دارند، شیوه و زبان یکسانی بر غزل حاکم است.

۲. **غزل غنائی** که در آن راوی معشوق است و مخاطب عاشق. این شکل از غزل سنت‌شکنی و خروج از هنجار غزل کلاسیک است. سخن گفتن عاشقانه معشوق والا با عاشق فرودست و اظهار لطف به او الگویی معکوس است که در غزل فارسی تقریباً سابقه نداشته و ابداع مولاناست. در الگوی سنتی و متداول غزل گاه گفتگویی در غزل رخ میدهد و ممکن است معشوق سخن بگوید، اما راوی اصلی غزل همان عاشق است.

۳. **غزل تعلیمی** که راوی آن پیر و مرشد است و مخاطب سالک و مرید او. زبان و مفاهیم این غزل کاملاً خارج از مضامین غنائی است. راوی با هدف آموزش و ارشاد با مرید سخن میگوید و در کل سیر هدایتی دارد و زبان غزل شبیه به زبان مثنوی است. در این غزل هم، راوی جایگاه بالاتری نسبت به مخاطب دارد. پیر در واقع همان معشوق است اما عاشقانه سخن نمیگوید؛ بلکه با چهره مرشد و برای هدایت رخ نموده است. سالک هم همان عاشق است که با توجه به منظر راوی، در جایگاه سالک و نه عاشق قرار دارد.

۴. **غزل غنایی** که راوی آن عاشق - معشوق است و مخاطب او نیز معشوق - عاشق، یعنی رابطه‌ای دوسویه و برابر در حیطة عشق عرفانی بین راوی و مخاطب وجود دارد و تمایزی بین شخص برتر و فروتر در تغزل نیست. در این غزلیات مولانا به کسانی چون حسام‌الدین و صلاح‌الدین که مقام بالاتری نسبت به او ندارند اظهار عشق و نیاز میکند و نشان میدهد که عشق و محبت الهی فارغ از جایگاه و مقام و مرتبت است.

۵. **غزل غنایی** که راوی آن عاشق - معشوق است اما با دو مخاطب و از دو موضع سخن میگوید. نسبت به معشوق خویش (معمولاً شمس) در موضع عاشق قرار دارد و نسبت به عاشق و مریدش در موضع معشوق، تغییر مخاطب با تغییر زاویه دید راوی همراه است. تغزل عاشقانه معشوق با عاشق نشان‌دهنده محبت الهی و عامی است که ازسوی حق یا مظهر حق به مردمان ابراز میشود که هدف آن هدایت انسانها با ابزار عشق است.

۶. **غزل غنایی - تعلیمی** که راوی آن عاشق - پیر است و دو مخاطب دارد. از منظر عاشق با معشوق خویش سخن میگوید، و از منظر پیر به سالک فرودست، آموزش میدهد و او را هدایت میکند. در این نوع نیز با تغییر زاویه دید مواجه هستیم.

۷. **غزل غنایی - تعلیمی** که آمیزه‌ای از موارد ۵ و ۶ است. راوی عاشق - پیر معشوق است و با دو مخاطب سخن میگوید. از جایگاه عاشق با معشوق خویش و از جایگاه پیر معشوق با سالک یا سالک - عاشق. یعنی از موضع برتر با شخص فرودست در دو زمینه ارشادی و تغزلی سخن میگوید، هم مهر میورزد هم هدایت میکند. در این نوع غزل نیز مانند همه غزلیاتی که دو یا چند مخاطب دارند، با تغییر زاویه دید مواجهیم.

۸. **غزل غنایی - تعلیمی** که راوی آن عاشق - پیر است، اما مخاطب یکی است. بدین ترتیب که او در خطاب به سالک یا سالک - عاشق (شخص فرودست) از موضع پیر سخن میگوید، اما در زمینه کلام او عشق به معشوق دیده میشود، بی‌آنکه با معشوق تغزلی عاشقانه داشته باشد. در این گونه غزلیات که تعداد آن اندک است خواننده صرفاً درمی‌یابد که پیر، عاشق هم هست، اما عمده سخنش در خطاب به سالک و با هدفی تعلیمی است.

۹. **غزل غنایی - تعلیمی** که راوی آن پیر معشوق یا عاشق - معشوق یا عاشق - پیر است، یعنی یک وجه برتر در شخصیت او وجود دارد. مخاطب او علاوه بر عاشق یا سالک یا عاشق - معشوق فرد دیگری به نام عاقل یا زاهد یا فردی غیرعاشق است. این مخاطب دوم کسی است که با پیر، عاشقان و بطور کلی عرفان طریقتی مخالف است و شخص برتر او را سرزنش میکند یا میکوشد هدایت کند. او معمولاً از سوی پیر - معشوق طرد میشود و از

جهان عاشقانه غزل خارج می‌گردد. از نظر راوی او محکوم به فناست و تنها کسانی باقی‌مانده که به عشق زنده باشند.

۱۰. **غزل غنایی - تعلیمی** که راوی آن شخصیت سه‌وجهی معشوق - عاشق - پیر است. مخاطب غزل یک تن یعنی سالک - عاشق است که شخص برتر او را در جایگاه معشوق نشانده و به او عشق می‌ورزد. بدین ترتیب او نیز دارای شخصیت سه‌وجهی سالک - عاشق - معشوق است. چنین غزلی مشابه مورد چهارم است، با این تفاوت که شخص برتر از موضع ارشادی نیز با سالک برخورد می‌کند.

### فهرست منابع :

- ۱- احمدی، بابک. ساختار و تأویل متن. تهران: مرکز، ۱۳۷۰.
- ۲- اسکولوز، رابرت. درآمدی بر ساختارگرایی در ادبیات. ترجمه فرزانه طاهری. تهران: آگاه، ۱۳۷۹.
- ۳- بلزی، کاترین. عمل نقد. ترجمه عباس فجر. تهران: قاصه، ۱۳۷۹.
- ۴- پورنامداریان، تقی. در سایه آفتاب: شعر فارسی و ساخت‌شکنی در شعر مولوی. تهران: سخن، ۱۳۸۰.
- ۵- داد، سیما. فرهنگ اصطلاحات ادبی: واژه‌نامه مفاهیم و اصطلاحات ادبی... تهران: مروارید، چ ۴، ۱۳۸۰.
- ۶- شفیعی کدکنی، محمدرضا. صورخیال در شعر فارسی: تحقیق انتقادی در تطور ایماژهای شعر فارسی... تهران: آگاه، چ ۳، ۱۳۶۶.
- ۷- شمیسا، سیروس. انواع ادبی. تهران: میترا، چ ۳، ۱۳۸۷.
- ۸- شمیسا، سیروس. سبک‌شناسی شعر. تهران: فردوس، چ ۹، ۱۳۸۲.
- ۹- شمیسا، سیروس. سیر غزل در شعر فارسی. تهران: علم، چ ۷، ۱۳۸۶.
- ۱۰- شیمل، آنه‌ماری. ابعاد عرفانی اسلام. ترجمه و توضیحات عبدالرحیم گواهی. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چ ۶، ۱۳۸۷.
- ۱۱- فروزانفر، بدیع‌الزمان. فرهنگ نوادر لغات و تعبیرات و اصطلاحات دیوان کبیر. تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۸.
- ۱۲- لاهیجی، شمس‌الدین محمد. مفاتیح‌الاعجاز فی شرح گلشن راز. با مقدمه و تصحیح محمدرضا بزرگز خالقی و عفت کرباسی. تهران: زوار، چ ۵، ۱۳۸۳.
- ۱۳- مجموعه مقالات مولانا پژوهی، همایش بزرگداشت مولانا: مولانا و نظریه‌های ادبی (چ ۴). زیر نظر غلامرضا اعوانی، تهران: موسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران، ۱۳۸۶.
- ۱۴- مولانا، جلال‌الدین محمد. کلیات شمس تبریزی، تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر. تهران: علم، ۱۳۸۴.
- ۱۵- نصر، سید حسین. آموزه‌های صوفیان از دیروز تا امروز. ترجمه حسین حیدری و محمدهادی امینی. تهران: قصیده‌سرا، چ ۲، ۱۳۸۲.
- ۱۶- یثربی، سید یحیی. عرفان نظری: تحقیقی در سیر تکاملی و اصول و ... قم: بوستان کتاب، چ ۵، ۱۳۸۴.